

مؤدای دلایل فیلسوفان مسلمان بر اثبات هیولی؛ جزء جوهری یا جزء تحلیلی

حسین رفیعی

درآمد

این متن حاصل اولین نشست از دومین سلسله نشست‌های دوهفتگی فلسفی-کلامی است که در دفتر تبلیغات اسلامی مشهد به همت گروه فلسفه و کلام اسلامی مرکز تخصصی آخوند اسلامی در 1396 برگزار شده است.

چکیده

یکی از نظریات پر قدمت در فلسفه نظریه «ماده و صورت گرایی» است که سابقه آن به ارسطو می‌رسد. این نظریه در میان فیلسوفان مسلمان طرفداران زیادی پیدا کرد. طرفداران این نظریه که از جمله آن‌ها ابن‌سینا و ملاصدرا هستند، براساس دو برهان «قوه و فعل» و «فصل و وصل» جسم را مرکب از دو جوهر به نام «ماده» و «صورت» می‌دانند. در این دیدگاه ماده منشأ تغییرات اجسام و صورت منشأ فعلیت و آثار آن‌ها است. این نظریه که در مسائل مختلف فلسفه تأثیرگذار است مخالفانی نیز دارد. عمده سخن مخالفان این است که این ادله توانایی اثبات «هیولا» یا همان «ماده اولی» را ندارند و دلیل دیگری نیز برای اثبات این ادعا وجود ندارد. در این نوشتار سعی شده بعد از تقریر و صورت‌بندی این دو برهان نشان داده شود که از طریق این ادله نمی‌توان مرکب بودن جسم از دو جزء جوهری را نتیجه گرفت، نهایتاً می‌توان دو حیثیت و دو جهت تحلیلی برای جسم در نظر گرفت.

مقدمه

«ماده و صورت گرایی» یکی از نظریاتی است که تأثیر قابل توجهی در جای جای فلسفه اسلامی به ویژه مباحث تغییر و حرکت گذاشته است. به خاطر اهمیت این مسئله در کتب مفصل فلسفی مثل اسفار، صفحات قابل توجهی به اثبات ماده و دفع شبهات آن اختصاص یافته است (اسفار، ج 5، ص 77 تا 128).

از آنجا که تنها راه اثبات ماده استدلال عقلی است و استدلالی که طرفداران این نظریه اقامه می‌کنند منحصر در دو استدلال «قوه و فعل» و «فصل و وصل» است، اگر ناتمام بودن این ادله نشان داده شود دلیلی بر وجود ماده و صورت به

عنوان جزء جوهری جسم باقی نمی‌ماند. مگر آن‌که استدلال جدیدی بر مرکب بودن جسم از دو جزء مادی و صوری بیان شود.

استدلال طرفداران این نظریه به این برمی‌گردد که از وجود دو حیثیت قوه و فعلیت در اجسام به این نتیجه می‌رسیم که به ازاء هر یک از این حیثیات، جوهری در جسم وجود دارد؛ زیرا قوه ملازم با فقدان است و فعلیت ملازم با وجدان و این دو در یک شیء بسیط (بدون جزء مادی و صوری) جمع نمی‌شوند. پس جسم مرکب از دو جوهر است. جوهری که منشأ بالقوه بودن جسم است را «ماده» و جوهری که منشأ بالفعل بودن آن است را «صورت» می‌نامیم.

اما به نظر می‌رسد ضرورتاً وجود حیثیات متفاوت در شیء و انتزاع مفاهیم مختلف از این حیثیات منجر به ذات اجزاء بودن آن شیء نمی‌شود. به تعبیر دیگر قوه و فعلیت می‌توانند از یک جسم بسیط انتزاع شوند و در محل واحد جمع شوند. لذا با این ادله نمی‌توان دو جزء عینی و جوهری برای جسم ثابت کرد. نهایتاً می‌توان گفت با تعمل عقلی می‌توان دو جهت تحلیلی برای جسم در نظر گرفت.

سیر مباحث

در این تحقیق بعد از ارائه تصویری مختصر از هیولا، ادله اثبات آن صورت‌بندی شده و در ادامه این ادله بررسی و نقد شده‌اند. سعی شده که روشن باشد هر کدام از اشکالات دقیقاً کدام مقدمه استدلال را هدف قرار داده است.

چیستی هیولا

در فلسفه نام‌های مختلفی برای هیولا ذکر شده است، از جمله: «ماده»، «اسطقص»، «موضوع»، «عنصر»، «رکن» و «طینت». ملاصدرا یک فصل از اسفار را به ذکر القاب هیولا و جهت تسمیه آن‌ها اختصاص داده است (ج2، ص231). اما آنچه در این مقام برای ما مهم است مراد فیلسوفان از این اصطلاح و تعریف آن می‌باشد.

فیلسوفان مشائی و پیروان ارسطو عموماً هنگامی که از تعداد جواهر سخن می‌گویند، ماده و صورت را در کنار جسم، عقل و نفس دو جوهر مستقل می‌شمارند (الاهیات شفا، ص60). به اعتقاد آن‌ها جسم از دو جوهر دیگر که همان ماده و صورت می‌باشد، تشکیل شده است. این نظریه که در مقابل قول به «جزء لایتجزی» شکل گرفت را می‌توان از ارسطو پی‌گیری کرد (تاریخ فلسفه کاپلستون، ج1، ص351).

ابن سینا می‌نویسد بعد از آنکه فیلسوفان ضعف نظریه «جزء لایتجزی» را دریافتند، قائل شدند که جسم از دو جوهر تشکیل شده است؛ ماده و صورت. ماده جهت قوه و نقصان جسم را تأمین می‌کند و صورت، فعلیت و دارایی آن است. جوهر مادی یا هیولا هیچ تحصل و فعلیتی ندارد و ذاتا بالقوه است و جوهر صوری یا صورت ذاتا بالفعل و بدون هیچ قوه‌ای می‌باشد.

شیخ اشراق وجود هیولا، که مورد قبول اکثر فلاسفه اسلامی بود را انکار کرد و جسم را بسیط دانست، نه مرکب از ماده و صورت. البته سهروردی منکر این خاصیت اجسام نیست که آنها نسبت به بعضی امور بالقوه‌اند و امکان تبدیل و تبدل در آنها وجود دارد، اما قبول نکرد که این خاصیت مستلزم این باشد که در هر جسمی جزئی بالقوه به نام ماده وجود داشته باشد. از نظر او خود همان واقعیت خارجی، از جهتی بالفعل است و از جهتی بالقوه؛ این کاغذ بالفعل سفید است و بالقوه خاکستر (مجموعه مصنوعات سهروردی، ج 2، ص 80). البته در این‌که سهروردی حقیقت جسم را چه چیزی می‌داند و نظر نهایی او در مورد هیولا چیست، اختلافاتی وجود دارد و اظهار نظر در این موضوع تحقیق مستقلی می‌طلبد. بعضی مثل ملاصدرا سخنان سهروردی در کتب مختلفش را ناسازگار دانسته‌اند (اسفار، ج 5، ص 17 تا 19).

ملاصدرا در بسیاری از عبارات خود از دیدگاه ارسطویی پیروی کرده و طبق آن پیش می‌رود یعنی جسم را مرکب از دو جزء جوهری می‌شمرد و سخن از جوهر بودن ماده و صورت می‌راند (همان، ج 2، ص 33). ماده قوه محض است و هیچ فعلیتی ندارد جز بالقوه بودن؛ یعنی بالقوه بودنش بالقوه نیست و تنها فعلیتی که دارد این است که می‌تواند تبدیل به هر چیزی بشود (همان ج 5، ص 77). اما گاهی نیز از هیولا به عنوان امری عدمی یاد کرده و برای آن وجود ظلی قائل می‌شود و تصریح می‌کند که حقیقتاً وجود ندارد (همان، ج 5، ص 146 و المبدأ و المعاد، ص 265 و 266).

ادله اثبات هیولا

عمده استدلال فیلسوفانی که قائل به هیولا هستند دو برهان معروف «قوه و فعل» و «فصل و وصل» است. اینک به تقریر و صورت‌بندی این دو استدلال می‌پردازیم.

برهان قوه و فعل

این برهان در منابع زیادی ذکر شده و از آن برای اثبات هیولا استفاده کرده‌اند (الاهیات شفا، ص 61 و اسفار، ج 5، ص 110 و نه‌ایة الحکمة، ص 114). می‌توان این برهان را به این شکل صورت‌بندی کرد:

1. اجسام نسبت به بعضی امور بالفعل‌اند و نسبت به بعضی دیگر بالقوه؛ برای مثال این کاغذ بالفعل کاغذ و سفید است و در عین حال بالقوه خاکستر و سیاه می‌باشد.

2. حیثیت فعلیت قابل جمع با حیثیت قوه نیست؛ چون فعلیت ملازم با وجدان و قوه ملازم با فقدان است و اجتماع این دو به معنای اجتماع نقیضین است. لذا ممکن نیست دو ویژگی قوه و فعلیت در واقعیتی بسیط جمع شوند.

∴ پس جسم مرکب است از جزئی که ذاتاً بالقوه است و منشأً بالقوه بودن جسم است و جزئی که ذاتاً بالفعل است و منشأً بالفعل بودن جسم است. نام جزء بالقوه «ماده» و نام جزء بالفعل «صورت» می‌باشد.

در این استدلال معروف با توجه به دو ویژگی اجسام، یعنی بالقوه و بالفعل بودن آنها و همچنین غیر قابل جمع بودن این دو ویژگی در محل واحد، مرکب بودن جسم از دو جزء جوهری به نام «ماده» و «صورت» نتیجه گرفته شد.

این برهان را به این شکل نیز می‌توان تقریر کرد:

1. اجسام نسبت به بعضی امور بالفعل‌اند و نسبت به بعضی دیگر بالقوه.

2. این قوه و استعدادی که در جسم است، امکان استعدادی و کیف استعدادی می‌باشد.

3. کیف استعدادی عرض است و نیاز به جوهری حامل دارد.

4. جسم از آن جهت که جسم است و فعلیت دارد نمی‌تواند حامل قوه یا همان کیف استعدادی باشد.

∴ پس جوهر دیگری وجود دارد که حامل این استعداد است و نام آن را «ماده» می‌گذاریم.

برهان فصل و وصل

گاهی برای اثبات هیولا از این برهان نیز استفاده شده است (الاهیات شفا، ص 66 و شرح اشارات محقق طوسی، ج 2، ص 36 تا 39). این برهان را می‌توان به این صورت صورت‌بندی کرد.

1. جسم دارای اتصال است؛ منظور از اتصال اصطلاح فلسفی آن است، یعنی جسم دارای امتدادهای سه‌گانه است.

2. جسم قابلیت انفصال دارد؛ یعنی ممکن است که جسم در خارج تقسیم شود و آن امتداد را از دست بدهد.

3. خود اتصال نمی‌تواند انفصال را بپذیرد بلکه شیء ثالثی لازم است که اتصال و انفصال را بپذیرد؛ اتصال و انفصال دو نقطه مقابل هم‌دیگرند و

نمی‌توانند پذیرای یک‌دیگر باشند. به تعبیر دیگر خود اتصال نمی‌تواند تبدیل به انفصال شود بلکه اتصال از بین می‌رود و دو اتصال دیگر به وجود می‌آیند.

4. انفصال و اتصال موجب نابودی جسم نیست؛ وقتی جسمی تقسیم می‌شود این چنین نیست که آن جسم به کلی از بین برود و دو جسم دیگر به وجود آیند که هیچ ارتباطی با آن جسم سابق ندارند، و یا وقتی دو جسم متصل می‌شوند و به یک جسم تبدیل می‌شوند این چنین نیست که آن دو جسم از بین بروند و یک جسم بدون سابقه ایجاد شود. ∴ پس باید در جسم چیزی وجود داشته باشد که اتصال و انفصال را بپذیرد و بین جسم متصل و منفصل مشترک باشد و با اتصال و انفصال از بین نرود. این همان هیولا است.

نقد و بررسی ادله

این دو برهان قریب المأخذ می‌باشند و به نظر می‌رسد می‌توان آن‌ها را به یک برهان فروکاست؛ در این دو برهان از وجود دو ویژگی جسم، یعنی قوه و فعل، و اتصال و انفصال، دو جزء برای جسم نتیجه گرفته می‌شود. سخن در این است که می‌توان ویژگی اتصال و انفصال را به فعلیت و قوه برگرداند؛ جسم بالفعل متصل است و بالقوه منفصل. پس در واقع در برهان قوه و فعل درصدد اثبات این مطلب هستند که جسم چون هم دارای حیثیت بالقوه است و هم دارای حیثیت بالفعل باید از دو جزء ترکیب شده باشد؛ یک جزء آن منشأ حیثیت قوه و جزء دیگر منشأ حیثیت فعلیت آن باشد. سپس در برهان فصل و وصل به یکی از مصادیق فعلیت و قوه یعنی اتصال و انفصال توجه می‌شود و از وجود این دو ویژگی در جسم نتیجه گرفته می‌شود که جسم دو جزء دارد. لذا عمده مباحث در اثبات و نقد هیولا حول برهان قوه و فعل است و بعضی از فلاسفه و نویسندگان معاصر فقط به برهان قوه و فعل تکیه کرده‌اند (نهایة الحکمة، ص 114 و درآمدی به نظام حکمت اسلامی، ج 1، ص 331).

نقد اول

در مجموع سه صورت‌بندی از دو برهان «قوه و فعل» و «فصل و وصل» ارائه شد، با مقایسه این ادله روشن می‌شود که یک مقدمه در هر سه صورت‌بندی مشترک است؛ مقدمه دوم از صورت‌بندی اول و مقدمه چهارم از صورت‌بندی دوم برهان قوه و فعل و همچنین مقدمه سوم از برهان فصل و وصل یک مطلب را بیان می‌کنند و آن این است که دو حیثیت قوه و فعلیت جسم قابل جمع در محل واحد نیستند؛ حیثیت قوه ملازم با فقدان و حیثیت فعلیت ملازم با وجدان است و

همان‌طور که وجدان و فقدان قابل جمع نیستند، قوه و فعل نیز در محل واحد جمع نمی‌شوند.

این مقدمه قابل خدشه است. اینکه وجدان و فقدان یا فعلیت و قوه در محل واحد جمع نمی‌شوند، می‌تواند به دو صورت مطرح شود که یک صورت آن مدعای ارسطویان را ثابت نمی‌کند و صورت دوم آن پذیرفتی نمی‌باشد. اینک به تفکیک به این دو صورت می‌پردازیم:

صورت اول

منظور این باشد که وجدان یا فعلیت نسبت به یک امر خاص با فقدان یا قوه همان امر جمع نمی‌شود. این مطلب صحیح است؛ به عنوان مثال یک جسم نمی‌تواند هم واجد رنگ خاصی باشد و هم فاقد همان رنگ؛ اگر آن رنگ را دارد پس فاقد آن نیست و اگر آن رنگ را ندارد پس واجد آن نیست. یا یک جسم نمی‌تواند هم صورت نوعیه آب را دارا باشد و در عین حال آن صورت را دارا نباشد. به این معنا هیچ گاه فعلیت و قوه یا همان وجدان و فقدان در یک محل جمع نمی‌شوند تا برای فرار از اجتماع ملکه و عدم یا اجتماع نقیضین به دو جزء جوهری به نام ماده و صورت پناه ببریم. به عنوان مثال هیچ جسمی نیست که بالفعل کاغذ باشد و در عین حال بالقوه نیز کاغذ باشد. لذا صورت اول نمی‌تواند جزئی جوهری به نام هیولا برای جسم ثابت کند.

صورت دوم

منظور این باشد که مطلق وجدان و فعلیت با مطلق فقدان و قوه در یک محل قابل جمع نیست. اگر چنین مطلبی ثابت شود شاید بتوان به وسیله آن اثبات کرد که جسم مرکب از دو جزء می‌باشد. چون به این معنا جسم متصف به هر دو صفت می‌شود؛ اجسام نسبت به بعضی امور بالفعل‌اند و نسبت به بعضی امور دیگر بالقوه‌اند. به عنوان مثال این جسم پیش روی من بالفعل کاغذ است و بالقوه خاکستر، بالفعل سفید است و بالقوه سیاه، بالفعل در این مکان است و بالقوه در مکانی دیگر. حال اگر بپذیریم که مطلق فعلیت با مطلق قوه در یک محل قابل جمع نیست، یک راه حل این است که بگوییم جسم مرکب از دو جزء است و یک جزء آن بالقوه و جزء دیگر بالفعل است.

کسانی که از طریق ادله یاد شده درصد اثبات هیولا هستند گویا مطلق فعلیت را غیر قابل جمع با مطلق قوه می‌دانند. یعنی چنین می‌اندیشند که اگر شیئی نسبت به یک امر بالفعل بود، آن شیء نمی‌تواند نسبت به امر دیگری بالقوه باشد. این‌سینا به غیر قابل جمع بودن مطلق فعلیت با مطلق قوه تصریح می‌کند

و می‌نویسد یک شیء نمی‌تواند از جهتی بالفعل و از جهت دیگری بالقوه باشد (الاهیات شفا، ص 67).

به نظر می‌رسد این سخن قابل پذیرش نیست. بله اجتماع ملکه و عدم ملکه در شیء واحد محال است اما باید توجه داشته باشیم که اجتماع ملکه الف با عدم همان ملکه محال است به عنوان مثال محال است که یک انسان هم ملکه بینایی را داشته باشد و هم فاقد ملکه بینایی باشد. اما چه اشکالی دارد که یک انسان ملکه بینایی را داشته باشد و در عین حال فاقد ملکه شنوایی باشد؟! اجتماع وجود «الف» با عدم «الف» محال است اما روشن است که وجود «الف» و عدم «ب» مصداق اجتماع نقیضین نیست. در ما نحن فیه نیز آنچه محال است این است که یک شیء بسیط هم بالفعل الف باشد (یعنی الف را دارا باشد) و هم بالقوه الف باشد (یعنی الف را دارا نباشد). و در اجسام قوه و فعل به این معنا جمع نشده‌اند به عنوان مثال این کاغذ بالفعل سفید است اما بالقوه سفید نیست، یا این کاغذ بالقوه خاکستر است اما بالفعل خاکستر نیست.

ملاصدرا نیز در عبارتی این دو صورت را تفکیک می‌کند و محال بودن صورت اول را مستلزم محال بودن صورت دوم نمی‌شمرد.

«قلنا الحق الصحيح امتناع كون شيء واحد من جهة واحدة بالفعل و بالقوة معا و أما امتناع أن يكون شيء واحد بالفعل و له قوة شيء آخر فغير مسلم و لا امتناع الأول أيضا مستلزم لامتناع الثاني بالفعل و القوة يجوز أن يجتمعا في ذات واحدة من جهتين مختلفتين بأن يكون جهة الفعلية ذاته و جهة القوة عدم شيء آخر عنه و لا منافاة بين وجود شيء و عدم أشياء كثيرة عنه و كثيرا ما يعرض الغلط في العلوم من إهمال الحثيات و الاعتبارات فيستعمل منشأ الاتصاف بشيء موضع الحامل له و لا يلزم أن يكون الحامل لمعنى القوة هو بعينه منشأ تلك القوة أو حثية ثبوتها.» (صدرالمتألهين، ج 5، ص 111 و 112)

در نتیجه خود جسم بسیط (بدون دو جزء مادی و صوری)، می‌تواند از جهتی بالقوه و از جهت دیگری بالفعل باشد و این امر مستلزم ترکیب جسم از ماده و صورت نیست.

نقد دوم

پیروان ارسطو در اولین مقدمه از استدلال خود می‌گویند اجسام نسبت به بعضی امور بالفعل‌اند و نسبت به بعضی دیگر بالقوه‌اند. لازم است خود «بالفعل» و «بالقوه» را بیشتر تحلیل کنیم؛ اینکه می‌گوییم اجسام فعلیت و قوه

دارند یعنی دقیقاً چه چیزی را دارا هستند؟ آیا در ازاء این مفاهیم چیزی در جسم موجود است تا بررسی کنیم که آیا مابه‌ازاء این دو می‌تواند یک چیز (خود جسم) باشد یا لازم است برای هر یک جزئی در جسم در نظر بگیریم که یکی (جزء صوری) مابه‌ازاء فعلیت و دیگری (جزء مادی) مابه‌ازاء قوه باشد؟

«فعلیت» و «قوه» دو مفهوم ماهوی نیستند که در اجسام ولو به نحو عَرَضی موجود باشند، بلکه عقل به وسیله مقایسه جسم با شیء دیگری آنرا انتزاع می‌کند. به عنوان مثال وقتی این کاغذ را با خاکستر بودن مقایسه می‌کنیم، می‌گوییم این کاغذ بالقوه است و هنگامی که آنرا با سفید بودن می‌سنجیم، کاغذ را بالفعل می‌شماریم. به تعبیر دیگر اگر فاعل شناسا نباشد، این کاغذ نه بالفعل است و نه بالقوه؛ بالفعل و بالقوه بودن وقتی معنا پیدا می‌کند که با شیء دومی سنجیده شود. کاغذ به خودی خود و بدون هیچ مقایسه‌ای، هیچ کدام از این دو صفت را دارا نیست. اما مفاهیمی مثل «سفیدی» در جسم موجودند (با صرف نظر از دیدگاه‌هایی که در فیزیک جدید در مورد رنگ مطرح است). این مفهوم ماهوی که «کیف محسوس» نامیده می‌شود در خارج مابه‌ازاء دارد و حتی بدون در نظر گرفتن فاعل شناسا، کاغذ واجد سفیدی است ولو هیچ شخصی نباشد تا سفیدی آنرا درک نکند.

حال با توجه به این‌که «فعلیت» و «قوه» بدون فاعل شناسا در اجسام وجود ندارند؛ و یا به تعبیر دیگر اجسام به خودی خود نه بالفعل‌اند و نه بالقوه، آیا صحیح است از وجود این دو صفت در اجسام، وجود دو جزء جوهری نتیجه گرفته شود؟

به نظر می‌رسد چنین استلزامی صحیح نیست. در صورتی می‌توان از وجود صفات متعدد «الف»، ذات اجزاء بودن آنرا نتیجه گرفت که:

- اولاً «الف» به خودی خود متصف به آن صفات شود (بدون آن‌که فاعل شناسا به وسیله سنجش و مقایسه آنرا انتزاع کند).
- و ثانیاً آن صفات در یک شیء بسیط قابل جمع نباشند.

با توجه به هر دو نقدی که بر ادله اثبات هیولا شد، هیچ‌کدام از این دو شروط در «فعلیت» و «قوه» موجود نیستند، لذا به وسیله این ادله نمی‌توان برای جسم دو جزء جوهری ثابت کرد.

نهایتاً می‌توان گفت با تحلیل عقلی دو حیثیت و جهت برای جسم در نظر می‌گیریم و به ازاء هر یک از این حیثیت‌ها مفهومی قرار می‌دهیم؛ حیثیت قوه و حیثیت فعلیت. و البته روشن است که این به معنای مرکب بودن جسم از دو جزء جوهری نمی‌باشد.

تذکر این نکته خالی از وجه نیست که منظور از «فعلیت» در اینجا فعلیت مطلقه نیست؛ چرا که هیولا هم فعلیت مطلقه دارد و اساساً وجود مساوق با این فعلیت می‌باشد. شاید کسانی که برخلاف مشهور وجود و عوارض آنرا معقول اولی به شمار می‌آورند، یا کسانی که خود وجود را از معقولات ثانیه فلسفی خارج می‌کنند، تمایل داشته باشند که فعلیت مطلقه را همانند وجود، از معقولات فلسفی جدا کنند. لذا نقد را به همه معقولات فلسفی تعمیم ندادیم و سعی کردیم در خصوص دو مفهوم «بالقوه» و «بالفعل» نشان دهیم که تعدد این دو مفهوم نمی‌تواند نشان از تعدد اجزاء جسم باشد.

جمع‌بندی

ماده و صورت گرایان مثل ابن‌سینا و ملاصدرا درصددند که با استفاده از برهان «قوه و فعل» و «فصل و وصل» برای جسم دو جزء جوهری اثبات کنند؛ «ماده» که منشأ بالقوه بودن جسم، و «صورت» که منشأ فعلیت آن است. اما به نظر می‌رسد وجود دو حیثیت قوه و فعل، نمی‌تواند دلیل کافی برای اثبات دو جزء جوهری باشد. بنابراین دلیلی باقی نمی‌ماند که قائل شویم جسم مرکب از دو جزء جوهری به نام ماده و صورت است. نهایتاً می‌توان دو جهت تحلیلی برای جسم قائل شد که البته این جهات مابه‌ازاء خارجی ندارند.

پرسش و پاسخ

یکی از حضار: اگر به ازاء هر یک از ماده و صورت جزئی در جسم موجود نیست و به تعبیر شما منشأ انتزاع این دو در جسم موجود است، باز سوال تکرار می‌شود که منشأ انتزاع این دو مفهوم چیست؟

رفیعی: منشأ انتزاع این دو مفهوم جسم بسیط است و لازم نیست که جسم را مرکب از دو جزء جوهری بدانیم.

یکی از حضار مجلس: اگر در اجسام ماده‌ای وجود ندارد، پس چرا قوه‌ای که در این جسم موجود است متفاوت است با قوه‌ای که در جسم دیگر وجود دارد؟ به تعبیر دیگر چرا هر جسمی قوه هر چیزی را ندارد؟ ملاک تفاوت قوه اجسام چیست؟

رفیعی: فعلیت اشیاء متفاوت است و دو جسمی که تشخیص متمایز دارند قوه آن‌ها نیز متفاوت است. از طرف دیگر وجود ماده نیز به روشنی نمی‌تواند ملاکی برای تمایز قوه اجسام بدهد؛ ماده جسم اول با ماده جسم دوم تفاوتی ندارند که ملاک اختلاف قوه این دو جسم باشند، پس این سوال در فرض قبول جزء مادی نیز قابل طرح است.

استاد طالقانی: ملاحظاتی در روش ارائه وجود دارد و ملاحظاتی در محتوا. در روش ارائه چون بحث معطوف به دلایل فیلسوفان مسلمان بود، لازم بود متن استدلال فیلسوفان آورده شود. حداقل عین عبارت ابن‌سینا و ملاصدرا در اثبات هیولا ذکر شود.

اما به لحاظ محتوایی توضیحی در مورد جزء جوهری و جزء تحلیلی داده نشد. ابن‌سینا در رساله الحدود پنج اطلاق برای لفظ «جوهر» ذکر می‌کند که طبق بعضی اطلاقات خدا جوهر دارد و طبق بعضی حتی اعراض جوهراند. پس لازم است مشخص کنید که کدام معنا از «جوهر» مورد نظر شما است.

نکته بعدی این است که خیلی سهل‌گیرانه برهان فصل و وصل به برهان قوه و فعل برگردانده شد. بیان خوبی از ارجاع فصل و وصل به قوه و فعل داده شد اما باز هم روشن نیست که چطور این دو یک استدلال‌اند. همان‌طور که بیان کردید یکی از مقدمات برهان فصل و وصل این است که جسم با فصل و شکستن از بین نمی‌رود، این مقدمه مباحث این‌همانی را به دنبال دارد که جسم بعد از شکسته شدن همان جسم قبل از شکسته شدن است. به نوعی یک زیرنهاد ثابت می‌کند که این تغییرات را می‌پذیرد و متفاوت است با برهان قوه و فعل.

ملاحظه بعدی این است که قوه و فعل از هویات ذهنی دانسته شد در حالی که به هیچ وجه چنین نیست. خلطی بین هویات اضافی و هویات ذهنی رخ داده. این کاغذ بالفعل قوه خاکستر شدن را دارد نه اینکه بالقوه این قوه را دارا باشد. صرف نظر از اینکه کسی این کاغذ را ادراک کند این کاغذ این ویژگی را دارد و خیلی از اجسام دیگر این ویژگی را ندارند.

رفیعی: از اینکه مباحث بنده با دقت مورد ارزیابی واقع شد بسیار خوشحال شدم، قطعاً این مطالب باعث رشد خواهد بود. البته اساس بر اشکال اول بود و اگر این اشکال هم مورد ارزیابی و نقد قرار می‌گرفت خرسند می‌شدم.